بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 25**

۱۰/ ۰۸/ ۸۸ موضوع له اسمای اجناس

**مطلق ومقید**

**موضوع له اسمای اجناس**

ما در اینجا از مباحث شهید صدر صرف نظر می کنیم که از مقام ثبوت و محتملات ثبوتی بحث کرده اند. ما در اینجا از مقام اثباتی قضیه بحث می کنیم. در مورد موضوع له اسم جنس به نظر می رسد که باید چند نکته را در نظر داشت. این نکات وجدانی هستند و چندان قابلیت اقامه برهان ندارند و باید به عنوان اصل مفروض آن ها را پذیرفت.

نکته اول این که مفهوم انسان (به طور مثال) معقول اولی است و مصادیق آن افراد خارجی هستند و استعمال انسان در مفهوم انسان، مجاز است؛ مثل جایی که از انسان لفظ آن اراده شود و گفته شود الانسان کلمۀ. البته درست است که به وسیله الفاظ مفاهیم را به ذهن اخطار می کنیم، ولی مفهوم نه به نظر استقلالی، بلکه مفهوم بما انه فان فی مصادیقه. اما در جایی که نظر مقصور به خودش است، مجاز خواهد بود.

نکته دوم این که در جایی که گفته می شود اکرم الانسان العالم یا اکرم الانسان اللاعالم یا اکرم الانسان، در هیچ کدام از این موارد تجوزی احساس نمی شود.

نکته سوم انسانی که در ضمن انسان عالم تصور می شود با انسان در ضمن انسان لاعالم و انسان خالی، از جهت مفهومی با هم مغایر نیستند. همان انسان است که با ترکیب شدن با قید وجودی یا عدمی یا خلو از قید، مفید معنایی می باشد. البته انسان عالم با انسان، تفاوت معنایی دارد، ولی این تفاوت حاصل این ترکیب است و انسانی که جزء این ترکیب است با انسان بدون قید و انسانی که در ترکیب لاعالم به کار رفته است، هیچ تفاوتی ندارد. انسان وقتی مجرد باشد، می شود لابشرط، البته لابشرطی که تجرد در آن لحاظ نشده، هر چند واقعیت تجرد در آن هست. این انسان همان انسانی است که در دو قسم دیگر اعتبار به کار می رود.

نکته چهارم این که ظاهر آنچه ما از اعتبارات ماهیت می فهمیم این است که ذهن ما در مقایسه انسان و عالم سه مفهوم می سازد؛ یکی انسان تنها ( لابشرط )، دوم مفهوم دو جزیی انسان عالم و سوم مفهوم سه جزیی انسان لاعالم. مراد از بشرط شیء کل ترکیب انسان عالم است و مراد از بشرط لا، کل ترکیب انسان لاعالم است نه این که در ترکیب انسان عالم، انسان که جزء مفهوم است، لابشرط قسمی باشد یا

در ترکیب انسان لاعالم، انسان که جزء این مفهوم سه جزیی است، بشرط لا باشد. در کلام شهید صدر و شهید مطهری به این معنا اشاره شده است که این سه اعتبار سه مفهوم می باشند نه یک مفهوم در سه حالت.

به نظر می رسد که لفظ انسان وضع شده است برای ذات لابشرط قسمی نه لابشرط قسمی با تحفظ بر حیثیت لابشرط قسمی بودنش. چون لابشرط قسمی مفهومی است که حقیقت آن مشتمل بر تجرد بود، اگر چه برای آن وضع نشده است. اگر هم در ضمن انسان عالم و انسان لاعالم به کار برود، باز هم حقیقت است.

یعنی انسان وضع شده است برای لابشرط قسمی، ولی از این جهت که همراه انسان قید دیگر بیاید یا نیاید، تعمیم دارد. به تعبیری، اطلاق احوالی دارد و در همه اعتبارات استعمالش مطابق موضوع له است. چون ما در لفظ انسان عالم، انسان را در مفهوم انسان عالم، انسان عالم استعمال نمی کنیم، بلکه مفاد انسان عالم، از هر دو لفظ فهمیده می شود به تعدد دال و مدلول. از لفظ انسان معنای انسان و از لفظ عالم معنای عالم.

در کلام شهید صدر از موضوع له اسمای اجناس تعبیر به جامع بین مطلق و مقید شده است که تعبیر صحیحی نیست. جامع بین اعتبارات، لابشرط مقسمی است و اگر بخواهیم از این مفاهیم جامع گیری کنیم، دیگر این مفاهیم از حالت معقول اول بودن خارج می شوند؛ یعنی باید به هر کدام لحاظ استقلالی کرد تا بتوان از آنها جامع گیری کرد. این مفاهیم در عالم ذهن متباین هستند و برای گرفتن جهت اشتراک باید به آنها نظر استقلالی کرد، در حالی که این خلاف چیزی است که ما از لفظ انسان می فهمیم. در برخی کلمات از موضوع له اسمای اجناس تعبیر به ذات طبیعت شده است که می تواند همان معنایی باشد که ما عرض می کنیم.

ما می خواهیم بگوییم لفظ انسان وضع شده است برای اخطار یک معنای خاص. مفهوم انسان یک جهت مشترک دارد که هم می تواند در ضمن مفهوم عالم ملاحظه شود و هم در ضمن لاعالم و هم مجرد از ضمنیت و این مفهوم در این سه مورد و در این دو مورد هیچ تفاوتی با هم ندارند. همین مفهوم موضوع له اسمای اجناس است. و این مفهوم با ماهیت مهمله به معنای ماهیت من حیث هی فرق دارد که معقول است ثانوی.

خلاصه ما لفظ انسان را وضع نکردیم برای این که فقط در جایی به کار برود که تنهاست. لفظ انسان چه تنها باشد و چه در ضمن ترکیب با عالم و چه در ضمن لاعالم، در همه این موارد مطابق وضع است.

انسان وضع نشده است برای انسان در حالی که چیزی در کنارش نیست به نحو قضیه حینیه، بلکه وضع شده است برای انسان خواه در حالی که کنارش چیزی باشد یا نباشد.

خلاصه موضوع له انسان، مفهومی است که در حالات ثلاث لابشرط و بشرط لا و بشرط شیء وجود دارد، ولی در حالت اول تمام مفهوم است و در حالت دوم جزء مفهوم. تفاوت انسان در اعتبارات ثلاث به تفاوت مفهوم نیست، بلکه به تفاوت طور و حال استعمال است.

موضوع له ای که از آن بحث شد، همیشه در یکی از سه اعتبار استعمال می شود و هیچ گاه فارغ از یکی از این حالات ثلاث نیست. ولی تغییر استعمالش در حالات مختلف، موجب تغییر معنای موضوع له نمی شود. رابطه لابشرط قمسی و اعتبارات ثلاث، رابطه کلی و مصادیق است. ولی رابطه موضوع له اسمای اجناس با اعتبارات ثلاث چنین رابطه ای نیست. مصادیق یک کلی، وجودات متباین دارند. مصادیق لابشرط مقسمی، در ذهن انسان، وجودهای متباین دارد. ولی موضوع له اسمای اجناس در ذهن یک مفهوم است که حالات مختلف دارد. همچون مفهوم زید که اطلاق احوالی دارد و در حالات ذهنی مختلف به کار می رود، ولی مفهوم در همه حالات ثابت است. در توضیح بیشتر بحث اشاره می کنیم که الفاظ وضع شده اند برای این که مفهومی را به ذهن اخطار کنند. وقتی می خواهیم موضوع له را تشخیص دهیم معنایش این است که می خواهیم تبیین کنیم که با این لفظ در ذهن مخاطب چه چیزی القا می شود. معنای انسان در ذهن انسان در سه شکل و سه قالب به کار می رود که همان اعتبارات ثلاث است. لفظ انسان وضع شده است برای این که کدام یک از این قالب ها به ذهن خطور کند؟

پاسخ این است که لفظ انسان برای هیچ کدام از این قالب ها بالخصوص وضع نشده است، بلکه انسان وضع شده است برای این که ذات آن به ذهن مخاطب خطور دهد. قالب را لفظ انسان به ذهن اخطار نمی کند. تجرد از مفهوم دیگر یا عدم تجرد از آن است که مبین قالب معنایی انسان است. در مقام اثباتی هم دال بر این که چیزی کنار انسان نیست، تجرد از قید لاعالمیت است. اگر انسان را همین گونه و بدون انضمام مفهوم دیگر تصور کنیم، می شود لابشرط قسمی.

در لابشرط قسمی قسمتی از معنایش مرهون این است که مفهوم انسان را تصور کرده ایم و قسمت دیگر حاصل این است که چیزی همراهش تصور نشده است. لابشرط دو هویت دارد، یکی اصل الذات و دیگری این که چیزی همراهش نیست. افاده کننده قسمت اخیر، لفظ انسان نیست، بلکه حاصل نیاوردن قید در کنارش است.

 رابطه موضوع له اسمای اجناس همچون انسان با بشرط شیء و بشرط لا، رابطه کلی و جزیی نیست، بلکه رابطه جزء و کل است. موضوع له اسمای اجناس، جزء مفهوم بشرط شیء و جزء مفهوم بشرط لا

است. خلاصه موضوع له اسمای اجناس، در هر سه اعتبار حضور دارد. در یکی تمام مفهوم است و در دو قسم دیگر جزء مفهوم. ولی هیچ یک از این اعتبارات مصداق موضوع له اسمای اجناس نیست.